

طريقه ترجمه

تأليف: مجد العلي

(٣)

قال صلاح الدين الصفدي؛

وللمراجعة في النقل طريقان -

احدهما طريق يوحنا بن البطريق و ابن الناعمة الحمصي و غيرهما وهو : ان ينظر الى كل كلمة مفردة من الكلمات اليونانية و ما تدل عليه من المعاني فياتي بلفظة مفردة من الكلمات العربية ترادفها في الدلالة على ذلك المعنى فيبدلها وينقل الى الاخرى كذلك حتى ياتي على جملة ما يريد تعريبه وهذه الطريقة ردية لوجهين .

احدهما : انه لا يوجد في الكلمات العربية كلمات تقابل جميع - الكلمات اليونانية ولهذا وقع في خلال هذا التعريب كثير من الالفاظ - اليونانية على حالها

الثاني : ان خواص التركيب و النسب الاسنادية لا تطابق نظيرها من لغة اخرى دائماً و ايضاً يقع الخلل من جهة استعمال المجازات وهي كثيرة في جميع اللغات

الطريق الثاني في التعريب : طريق حنين بن اسحق و الجوهري و غيرهما وهو ان ياتي الجملة فيحصل معناها في ذهنه و يعبر عنها من اللغة الاخرى بجملة تطابقها سواء ساوتها الالفاظ ام خالفها وهذه الطريقة اجود و لهذا لم تحتج كتب حنين بن اسحق الى تهذيب الافي العلوم الرياضية لانه لم يكن قيماً بها بخلاف كتب الطب

والمنطق والطبیعی والالهی فان الذی عربیه منها لم یحتج الی -
 الاصلاح - فاما اقلیدس فقد هذبه ثابت بن قره الحرانی وکذلك -
 المجسطی والمتوسطات بینهما

ترجمه - ترجمان - زهرالربیع :

صلاح الدین صفدی گوید :

واز برای ناقلین در ترجمه دو طریق بود

یکی طریق یوحنا یسر بطریق و پسر ناعمه حمصی است و غیر
 ایشان و آن اینست که : هر یک از کلمات مفرده را در لغة یونان
 می بیند و معنی آنرا ملاحظه میکند - پس یک لفظ مفرد از
 کلمات عربیه مرادف آن کلمه میاورد و همان کلمه یونانیه
 را بکلمه عربیه مبدل میکند وهم چنین تمام الفاظ را باین طریق
 بعربی نقل مینماید :

و این طریقه مردود است از دو وجه

یکی آنکه در کلمات عربی کلماتی یافت نمیشود که مقابل
 باشد با جمیع کلمات یونانیه - و باین جهت در خلال این تعریب
 الفاظ یونانیه ییشماری بحال خود باقی میماند .

دوم : آنکه خواص ترکیب و نسب اسنادیه مطابق نمیشود از برای
 نظائر آنها از لغات دیگر دائماً و ایضاً واقع میشود خلل از جهت

استعمال مجازات - و این زیاد است در جمیع لغات

طریق دوم تعریب : طریق حنین بن اسحق و جوهری و غیر ایشانست
 که نظر می کنند در جمله معنای آنرا بذهن میاورند و تعبیر میکنند

از آن معنی بکلماتی چند - مطابق آن معنی از لغت عربیه خواہ مساوی باشند آنرا یا مخالف باشند - و این طریقه اجود است و ازین - جهت کتابهای حنین بن اسحق محتاج بتہذیب نیستند مگر در علوم ریاضیہ - برای اینکه حنین بن اسحق بدان قیومت نداشته - بخلاف کتابهای طب و منطق و طبیعی و الهی - پس آنچه را کہ از آنها تعریب کرده محتاج باصلاح نشده است - اما اقلیدس پس بتحقیق تہذیب کرد آنرا ثابت بن قرہ و همچنین مجسطی و کتب متوسطه مابین اینها

دوم : ترجمان - جمله عربی را در ذہن ملحوظ و معنی آنرا بخاطر سپرده بجملہ فارسی تعبیر کند کہ باجملہ عربی مطابق یا نظیر آن باشد ، سپس بطرز فکر و منظور نویسندہ توجه کردہ و آنرا ہم بوسیله تقدیم و تأخیر یا افزودن و کاستن الفاظ بیان میکند کہ جملہ ازہر جهت تحویل - و ترجمہ تا اندازه امکان با اصل مطابق باشد

مثال

الف : در امثال عرب آمده -

تضرب فی حدید بارد

این مثل را درباره کسی گویند کہ طمع در چیزی بندد کہ بدست آمدن آن ممکن نباشد

ترجمان - این معنی را در ذہن سپرده و بجملہ فارسی

آهن سرد کوبیدن

کہ باجملہ عربی مطابق و کنایہ از کار بی ثمر میباشد تعبیر یا بجملہ آب درھاون کوفتن

که کنایه از کار بیهوده و معنی آن نظیر جمله عربی و مبین طرز فکر و منظور گوینده اصلی نیز هست - ترجمه میکند

ب: ابوعلی مسکویه نقل فرماید:

ويحكى عن مملوك كان لبعض الفلاسفة: انه افتخر عليه بعض رساء -
 زمانه فقال له: ان افتخرت على بفرسك فالحسن والفراهة للفرس،
 لا - لك وان افتخرت بثيابك و آلاتك فالحسن لها دونك و ان
 افتخرت بابائك فالفضل كان فيهم دونك - فاذا كانت الفضائل والمجاسن
 خارجة عنك و انت منسلخ عنها و قد رددناها على اصحابها بل لم
 تخرج عنهم فترد عليهم - فانت من ...؟

خواجه نصیر طوسی با مقدم و مؤخر داشتن بعض جمل ترجمه نموده
 و حکایت کنند که یکی از روسای زمان بر غلام حکیمی افتخار

نمود - غلام گفت: اگر موجب مفاخرت تو بر من این جامه‌های
 نیکوست که خویشین را بدان آراسته حسن و زینت در جامه است
 نه در تو - و اگر موجب فضل تو این اسب است که بر او نشسته
 چابکی و فراهت در اسب است نه در تو - و اگر فضل پدرانست -
 صاحب فضل ایشان بوده اند نه تو - و چون از این فضائل هیچکدام
 حق تو نیست - اگر صاحب هر یکی حظ خویش استرداد کند
 بلکه خود فضیلت هیچ کدام از او بتو انتقال نکرده است تا برد
 حاجت افتد - پس تو که باشی ...؟

لا ادری قائله

ج : من قاس جدواك بالغمام فما
انصف في الحكم بين شكليين
انت اذا جدت ضاحك ابداً
وهو اذا جاد دامع العين

رشید و طواط : با مقدم داشتن عبارت و مضمون - گریه ابر در حال
بخشش و مؤخر نمودن - فراز - خنده ممدوح هنگام بخشیدن -
و تبدیل جمله خبریه من قاس ... ب جمله انشائیة - من نگویم ...
منظور گوینده را بیان و با جمله مطابق ترجمه نموده

من نگویم بابر مسائدی
که نکو ناید از خردمندی
او همی بخشد و همی گیرد
تو همی بخشی و همی خندی

د : مورخین نویسند که : در جنگ خندق عمرو بن عبدود میان میدان
رجز خوانده مبارز میطلبید اصحاب پیغمبر را یارای نبرد با وی
نبود چه آنکه آوازه شجاعت او را شنیده و او را شناخته بودند - علی بن -
ابی طالب (ع) دوبار از رسول الله (ص) اذن مصافح خواست اجازت
نیافت - بار سوم که داو طلب نبرد گردید رسول الله فرمود
یا علی هذا عمرو

علی (ع) پاسخ داد

انا علی بن ابی طالب

فتح علی خان صبا «ملك الشعراء» دو جمله مزبوره را بدو باد و جمله مطابق

بشعر ترجمه و سپس بیان منظور گویندگان را بوسیله افزودن الفاظ نموده

بیمبر سرودش که عمر و است این
 که دست یلسی آخته زاستین
 علی گفت ای شاه اینک منم
 که یک بیشه شیر است در جوشنم
 لم یسم قائله

: ه

علی الباب عبد من عیبك واقف
 بنعماك مغمور بشكرك معترف
 ایدخل كالا قبال ، لازلت مقبلا
 مدی الدهر ، ام مثل الحوادث ینصرف

انوری : با کاستن بیت شکریه - بنعماك ... و جمله دعائیه لازلت ...
 و تقدیم مضمون - باز گشتن هم چون حوادث - و تأخیر عبارت -
 داخل شدن مانند اقبال - فکر شاعر را بیان و با جمله مطابق
 ترجمه کرده است

کمترین بنسنگات انوری بر در ستاده

چون حوادث باز گردد یا چو اقبال اندر آید

اینک : موافق آثار و ترجمه های اساتید پیشین برویه باب اغاره
 قاعده برای ترجمه استخراج نموده و گوئیم که : ترجمه اعم از ترجمه
 شعر بشعر . یا . نثر بنثر . یا . شعر بنثر . یا . نثر بشعر .

از سه حال بیرون نیست زیرا که مترجم یا از حیث سلاست و روانی
 و اختصار الفاظ و دلالت بر معانی و بیان مقصود و نقل و تحویل الفاظ
 بدون زیاد کردن - از مترجم عنه بهتر است یا بالعکس یا هر دو مساوی
 ما - حال اول را ترجمه عالی و حال دوم را ترجمه مرذول و حال
 سوم را ترجمه مقبول نام نهیم

ترجمه عالی - شعر بشعر

شاعر عرب

تریدین تقریق مایینا

یفرقنا الدهر لاتعجلی

باباطاهر

ورینی ته که مهر از مو ورینی

ورینه روزگار اشتا و مکه

ابوالعلاء معری

اری العنقاء تکبر ان تصادا

فعاوند من تطیق له عنادا

حافظ

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقارا بلند است آشیانه

لم یسم قائله

ولا توذ نفساً ان اردت کمالکا

فان له نفساً تطیب کمالکا

قردوسی

میازار موری که عدانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

منسوب بامام صادق (ع)

ورب ید قبلتها عن ضرورة

وکان منائی قطعها لوامکن

دوست دانشمند ما: آقای ناصح

بس دست که بوسمش بناچار

ور دست دهد برم بشمشیر

ابن اشرف قیروانی

غیری جنی وانا المعاقب فیکم

فکانتی سبابة المتدم

فاضل معاصر : آقای «ملک الشعراء» بهار

ناکرده گنه معاقبم : گوئی

سبابه مردم بشیمانم

ترجمه مرذول - شعر بشعر

ابو دلامه

و کما نرجی من امام زیاده

فزاد الامام المصطفی فی القلائس

تراها عای هام الرجال کانهما

دنان یهود جللت بالبرانس

عبدالحسین میرزا

امید قزونی بد مارا ز امام خود

افزود امام ما ذرعی بکلاه اندر

بینی پسر مردم خمهای یهودانرا

وز برنس نصرانی خمها بسیاه اندر

